

گفت‌وگو با خسرو سینایی کارگردان فیلم «جزیره رنگین»

دنبال تصاویر کارت‌پستالی نبودیم



فرانک آرتا

خسرو سینایی در فیلم «جزیره رنگین» پیوند هنرهای تجسمی و سینما را به منصفه ظهور گذاشت. احمد نادعلیان در جزیره هرمز به هنر چیدمان و هنر محیطی برای پاسداشت محیط زیست پرداخت و خسرو سینایی هم با دستمایه قراردادن این‌ موضوع فیلم خودش را ساخت. درواقع با جادوی سینما راز ماندگاری جزیره رنگین هرمز را زنده نگه داشت.

❖ برای اکران عمومی «جزیره رنگین» چه برنامه‌ای در نظر گرفتید؟

تمام سعی و تلاشمان بر این است که فیلم اکران شود. همان‌طور که می‌دانید، من با بنیاد سینمایی فارابی شریک هستم و با وجود اتفاقی که در دفتری در شیراز رخ داد و فیلم را غیرقانونی در سایتی دانلود کردند، می‌خواهیم هرچه‌زودتر فیلم اکران شود.

❖ واکنشتان در قبال این عمل غیرقانونی چه بود؟ موضوع را با ستاد مبارزه با قاچاق و کمیته صیانت از آثار فرهنگی در میان گذاشتیم و آنها قضیه را پیگیری می‌کنند. همان‌طور که آقای دکتر ابطحی در رسانه‌ها به آن اشاره کردند. البته ما هم باور نمی‌کردیم که تا این‌حد قضیه پیش برود و کار به دانلود از سایت کشیده شود. هرچقدر هم فکر می‌کنم نمی‌دانم چگونه این‌گونه شد! اما ظاهرا این‌روزها این رویه کم‌کم دارد به رسمی نامالوف تبدیل می‌شود.

❖ با وجود اکران عمومی‌نشدن فیلم، واکنش مخاطبان را درباره فیلم در اکران‌های محدود و فرهنگی چگونه دیدید؟

همان‌طور که می‌دانید من این فیلم را نساختم تا در بخش مسابقه جشنواره فیلم فجر به نمایش درآید، بلکه ساختم تا مخاطبان از هر قشری با آن ارتباط برقرار کنند. چون فیلمی نیست که منطبق بر عادت متداول تماشاگر سینمارو باشد. بنابراین در وهله نخست برخی از مخاطبان فیلم را دوست دارند و برخی‌ها هم نمی‌دانند که چه برخوردی با آن داشته باشند ولی بعدا به آن عادت می‌کنند و آن را می‌پسندند. گروهی هم اصلا این نوع سینما را نمی‌پسندند. ولی ما سعی می‌کنیم فرهنگ و روابطی را در حد خود و بضاعتمان جا بیندازیم و پیشنهادی مطرح کنیم. البته قصد ارائه راه‌حل نداریم. ولی با هدفی مشخص با ساخت این فیلم قصد داشتیم فرهنگی گسترش یابد و بتوانیم بخشی را در سطح عمومی مطرح کنیم. هرچند که در این فیلم تبلیغ جزیره هرمز را نکردیم ولی از طریق آن به موضوع موردنظرمان پرداختیم.

❖ حالا اگر هم در این مسیر جزیره هرمز مطرح شود، چه اشکالی دارد؟

اشکالی ندارد. منتها برخی‌ها معتقدند ما فقط به‌دنبال تصاویر کارت‌پستالی بودیم! درحالی‌که اگر محیط‌زیست جایی قابلیت تصاویر کارت‌پستالی داشته باشد، چه اشکالی دارد از آن هم استفاده کنیم؟ منتها ما به آن اکتفا نکردیم و از طریق جزیره هرمز خواستیم حرفمان را بزنیم. چون فیلم نکاتی را مطرح می‌کند که بهتر است فقط به رویه آن توجه نشود و به اعماق فیلم هم توجه شود.

❖ چرا اسم فیلم را «جزیره رنگین» انتخاب کردید؟ معمولا، هدف فیلم‌ها مانند نامشان، آخر مشخص می‌شود. شاید «جزیره رنگین» اولین فیلمم باشد که پش از آن روز نخست انتخاب کردم. اما، به‌هرحال اسم از خود ۵۰ سال کار هنری این را یاد گرفته‌ام که اجازه دهم هر ماجرای روال طبیعی خود را طی کند و بینم اصلا این روال طبیعی چه می‌گوید. به‌نظم، برای طرح فضای یک جامعه در فیلم باید در آنجا زندگی کرد. آدم‌ها را شناخت و با آنها زندگی کرد. درواقع، آنها هستند که به‌دنبال کسب شهرت نیستند که به آنها می‌گویم چه کنند. البته، من از آنها می‌آموزم و بعد آن را برای فیلم تنظیم می‌کنم. این

راهی است که شخصا برای ساخت فیلم‌هایی که به جامعه مربوط می‌شوند، انتخاب می‌کنم.

❖ در فیلم چه می‌خواستید بگویید؟

بیش از هرچیز فعالیت دکتر احمد نادعلیان و رفتارش با محیط‌زیست مرا ترغیب کرد که به این سمت کشیده شوم. البته فعالیت آقای دکتر احمد نادعلیان را دیده بودم. اما آن زمان به فیلم‌ساختن به این شکل فکر نکرده بودم. حتما در جریان هستید که آن زمان بیش از سه‌سال صبر کردم تا فیلم «قطار زمستانی» را بسازم. حتی اعلام آدم‌گی هم کرده بودم. فیلمی داستانی در مورد مهاجران لهستانی است که به ایران آمدند. استاد عزت‌الله انتظامی - که به ایشان ارادت دارم- به این فیلم علاقه داشت و می‌گفت خسرو آرزو می‌کنم این فیلم را با هم کار کنیم. من در لهستان هم گفته بودم وقتی طرف ایرانی، آقای انتظامی است، طرف لهستانی باید یکی از بهترین بازیگران شما باشد. این فیلم داستان عاشقانه پیرمرد و پیرزنی است که در قطار روبه‌روی هم نشسته‌اند و به مرور کشف می‌کنند که وقتی در اردوگاه بودند - در ۱۵، ۱۶سالگی- عاشق و معشوق بودند ولی نمی‌توانستند با یکدیگر صحبت کنند. متأسفانه آن فیلم تا این لحظه نشده! بعد از اینکه دیدک کسرم را جراحی کردم، به خودم گفتم دیگر فیلمی را که از دلت نیست نساز؛ البته تاکنون فیلم‌های زیادی ساخته‌ام، اما سعی کرده‌ام حرمت حرفه‌ام را حفظ کنم. نزدیک به ۱۲۰ - ۱۱۵ فیلم ساخته‌ام و اگر از من بپرسید کدام از دلت برآمده، می‌گویم چهار، پنج فیلم. در این مسیر علاقه‌مند شدم به حرکات‌هایی فرهنگی که در جزیره هرمز شده بود بپردازم.

❖ چرا در اغلب فیلم‌هایتان از

مهدی احمدی، به‌عنوان بازیگر استفاده می‌کنید؟

خب اگر نقشی به ایشان نخورد، از ایشان استفاده نمی‌کنم. اما جدا از این مسئله، آقای احمدی هنرمند قابلی هستند. موسیقی و نقاشی را می‌شناسند و با سینما کاملا آشنایی دارند. منتها شاید از آن دسته بازیگران جنجالی نباشند که به‌دنبال کسب شهرت باشند، اما هنرمند صادقی هستند.

❖ راز دوشنبه فیلمتان در خانه هنرمندان به

نمایش درآمد. علت این اکران چه بود؟ تعدادی از عوامل بومی و افرادی که در فیلم در جزیره هرمز شرکت داشتند، به تهران آمدند و عده‌ای هم هنوز فیلم را ندیده‌اند و می‌خواستند در تهران فیلم را ببینند. خانه هنرمندان هم فضای مناسبی برای اکران فیلم ایجاد کرد به‌همین‌دلیل تصمیم گرفتیم به شکل محدود فیلم را برای این عزیزان به نمایش بگذاریم.

❖ به‌تازگی به شما نشان درجه یک هنری دادند. نظرتان در این‌باره چیست؟

واقعیت این است که در همه کشورها رسم بر این است که اگر خواستند از زحمات افراد و هنرمندان قدردانی کنند به آنها نشان می‌دهند. البته درباره این نشان باید بگویم هیچ‌کس تقاضا نکرد، دست کم من تقاضایی نداشتم. حالا از این مسئله چگونه برداشت می‌شود فرق می‌کند. عکس‌العمل‌ها بستگی به تصمیم آدم‌ها دارد، اما نکته‌ای وجود دارد؛ اینکه من کار خودم را انجام می‌دهم و به‌کارم ادامه خواهم داد. حالا اگر در این مسیر کسی از من قدردانی کرد، تشکر می‌کنم. وقتی انگلستان و فرانسه به کسی نشان می‌دهد اینها به تفکر هیات انتخاب بستگی دارد و هر هنرمندی هم این نشان را می‌گیرد، در اصل قضیه تغییری ایجاد نمی‌شود. من هم سعی می‌کنم کار خودم را انجام بدهم. حالا هرکسی می‌تواند هر نوع عکس‌العملی داشته باشد. هنری این را یاد گرفته‌ام که اجازه دهم هر ماجرای روال طبیعی خود را طی کند و بینم اصلا این روال طبیعی چه می‌گوید. به‌نظم، برای طرح فضای یک جامعه در فیلم باید در آنجا زندگی کرد

❖

❖

❖

را گرفت آیا معنایش این است که وابسته به دولت فرانسه است؟ اگر فلان جشنواره به کسی و فیلمش جایزه داد، بدین معنی است که هنرمند از دیدگاهش دست می‌کشد؟ به‌نظم باید این نوع نگاه‌ها بررسی شوند. ضمن اینکه من اصولا با کسی برخوردی نمی‌کنم و معتقدم هرکسی عقایدی دارد بر آن اساس تصمیم می‌گیرد. منتها پیشنهاد این است که معیارها مشخص شود، برای اینکه گاهی معیارها قاتی می‌شود

سینمای ایران



عکس: آرتین رهبر شرق

و جایگاه افراد مشخص نیست. با معیارهای مشخص، اعتراض‌های کم‌تری می‌تواند صورت بگیرد. مثلا اگر بنده دوستی را به ناهار دعوت می‌کنم، آیا صرفا به‌دلیل احترامی است که برای او قائلم یا اینکه به واسطه آن ناهار باید معیارهایش عوض شود و من از او تقاضایی داشته باشم؟ همه این‌ها در تصمیم‌گیری و نتیجه تأثیر می‌گذارد.

❖ فیلم بعدی‌تان را کی خواهید ساخت؟

۳۴ سال پیش فیلم‌نامه «یک شهر، یک راه، یک عمر» را نوشتم و قرار است در زادگاهم، شهر سراس، این فیلم را بسازم؛ منتها هنوز بودجه فراهم نیست، آن موقع هم بودجه فراهم نبود! درصورتی که چندین برابر این بودجه‌ها صرف کارهای دیگر می‌شود تا این شهر معرفی شود. حدود ۱۵روز پیش به من خبر دادند بودجه لازم فراهم نشده، من هم به این نتیجه رسیده‌ام که به آقایان نمی‌توان اطمینان کرد. به هر حالت به این نوع زندگی‌کردن عادت کرده‌ام و این نوع مشکلات همیشه هست.

❖ شما به‌دلیل ساخت فیلم «مرثیه گمشده» شهرت زیادی در لهستان دارید. به‌تازگی فیلم «جزیره رنگین» هم در لهستان به نمایش درآمد. واکنش‌ها چطور بود؟

سمینار بین‌المللی «تاریخ و تحولات سینمای لهستان» به همت فیلم‌سازان مستقل این کشور برگزار شد و بخشی از سمینار به فیلم‌شناسی من اختصاص داده می‌شود. ❖ فیلم «جزیره رنگین» در کاخ قدیمی زامک در شهر پوزنان لهستان به نمایش درآمد و برایم خیلی جالب بود که بیشتر تماشاگران که عموما فیلم‌سازان جوان بودند، بعد از دیدن فیلم از من می‌پرسیدند چگونه می‌توان به جزیره هرمز رفت؟ استادی که برای شاگردانش فیلم را به نمایش درآورد، گفت یکی از راه‌های فیلم‌سازی مستند - داستانی همین فیلمی است که امروز در جهان و برای بیشتر فیلم‌سازان اروپایی متداول شده که با نگاه من مستند- داستانی معطوف کرد و آن را نویددهنده ساخت فیلم‌های قابل‌تأمل در این حوزه می‌داند. من هم پاسخ دادم سال‌هاست در فیلم‌هایی مثل «کوجه پاییز» و «گفت‌وگو با سایه» -این راه را دنبال می‌کنم. فکر می‌کنم هر موضوعی چار چوب و ساختار خود را می‌طلبد و به‌دنبال آن نحوه بازی‌گرفتن از بازیگران و سایر مسائل مطرح می‌شود.

عمق میدان

به بهانه فیلم «در دنیای توساعت چنداست؟»

لذتِ عاشقی

آرش یعقوبی

دوران سردی. دوران سرسری برگزارکردن رابطه یا آنچه عشقش نامند. دوران به سخره‌گرفتن عاشق. دوران «من». دوران فرسنگ‌ها فاصله با اصل. در این دوران دور می‌زنیم انکار. دوران ناباوری.

فیلم صفی یزدانیان با عنوان نه‌چندان خوش‌ریتمش، در این دوران روی پرده تنها چند سینما از این کره خاکی است؛ دورانی که حال زمین ناخوش است. تاریکی به‌ظاهر فراوان است. روشنایی لایذ به چشم ظاهر نمی‌آید، اما هست و کارش را می‌کند. راهش را می‌یابد و سرانجام هم که معلوم است. همان هنگام که لوتر کینگ بر آن شد تا برای مبارزه با تاریکی شمع یغفرود، کلک تاریکی کنده شده بود. کسی از تاریکی آن زمان یاد نکرد، عوضش این جمله بر تارک تاریکی درخشید و فروزان ماند تا حالا و تا این دوران. دوران دوری، دوران فاصله. فیلم یزدانیان هم -شاید اندکی با اغماض- در حکم همین شمع‌ی است که در چنین دورانی برافروخته شده.

کاش «در دنیای تو» اسم این فیلم بود. کاش فیلم فرهاد می‌شد نه قصه کلی. به این صورت که دوربین عوض حال کلی، احوالات رفته بر فرهاد را بیشتر نشان‌مان می‌داد. کاش تمام‌وکمال می‌دیدیم که فرهاد چطور رسیده به این «می‌ارزید» که بهتر یاد بگیریمش. کاش به‌جای پرسیدن ساعت در دنیای تو، چیزهای مهم‌تری می‌پرسیدیم. کاش می‌پرسیدیم در آن روزها، خدا چگونه با فرهاد تا کرده؟ زندگی برابر این بودجه‌ها صرف کارهای دیگر می‌شود تا این شهر معرفی شود. حدود ۱۵روز پیش به من خبر دادند بودجه لازم فراهم نشده، من هم به این نتیجه رسیده‌ام که به آقایان نمی‌توان اطمینان کرد. به هر حالت به این نوع زندگی‌کردن عادت کرده‌ام و این نوع مشکلات همیشه هست.

❖ شما به‌دلیل ساخت فیلم «مرثیه گمشده» شهرت زیادی در لهستان دارید. به‌تازگی فیلم «جزیره رنگین» هم در لهستان به نمایش درآمد. واکنش‌ها چطور بود؟ سمینار بین‌المللی «تاریخ و تحولات سینمای لهستان» به همت فیلم‌سازان مستقل این کشور برگزار شد و بخشی از سمینار به فیلم‌شناسی من اختصاص داده می‌شود. ❖ فیلم «جزیره رنگین» در کاخ قدیمی زامک در شهر پوزنان لهستان به نمایش درآمد و برایم خیلی جالب بود که بیشتر تماشاگران که عموما فیلم‌سازان جوان بودند، بعد از دیدن فیلم از من می‌پرسیدند چگونه می‌توان به جزیره هرمز رفت؟ استادی که برای شاگردانش فیلم را به نمایش درآورد، گفت یکی از راه‌های فیلم‌سازی مستند - داستانی همین فیلمی است که امروز در جهان و برای بیشتر فیلم‌سازان اروپایی متداول شده که با نگاه من مستند- داستانی معطوف کرد و آن را نویددهنده ساخت فیلم‌های قابل‌تأمل در این حوزه می‌داند. من هم پاسخ دادم سال‌هاست در فیلم‌هایی مثل «کوجه پاییز» و «گفت‌وگو با سایه» -این راه را دنبال می‌کنم. فکر می‌کنم هر موضوعی چار چوب و ساختار خود را می‌طلبد و به‌دنبال آن نحوه بازی‌گرفتن از بازیگران و سایر مسائل مطرح می‌شود.



نمای نزدیک

یادداشتی درباره فیلم «نهنگ عنبر» به‌کارگردانی سامان مقدم «نوستالژی یا چیزی فراتر؟»



سحر عمرآراد

«نهنگ عنبر»، قصه سهل و ساده‌ای دارد که با چاشنی طنز و ملودرام، نگاه نوستالژیک به دهه‌های تعیین‌کننده تاریخ معاصر ایران را تبدیل به برگ‌برنده فیلم می‌کند.

سامان مقدم پس از «سیاوش»، «پارتی»، «مکس»، «کافه‌ستاره»، «صدسال به این سال‌ها» و «یک عاشقانه ساده»، هفتمین فیلم سینمایی خود را با محوریت قصه آشنای یک عشق ناکام به‌گونه‌ای ساخته که بستر اصلی و آنچه وجه تکراری قصه را تقلیل داده، مقطعی شناسنامه‌دار از تاریخ معاصر ایران است.

واقعیت این است که در جست‌وجو برای یافتن مؤلفه و دغدغه مشترک و ادامedar این فیلم‌ساز در آثارش به‌سختی می‌توان به مورد قابل استنادی رسید. همچنان که فیلم تحسین‌شده «کافه‌ستاره» در نقطه اوج کارنامه او می‌درخشند، «مکس» نیز به‌عنوان یک کمدی موزیکال خوش‌ساخت با چاشنی طنز سیاسی قابل‌توجه است. دراین‌میان از وجه ساختاری شاید بتوان «نهنگ عنبر» را به «یک عاشقانه ساده» نزدیک دانست چراکه در هر دو فیلم، قرارگرفتن یک قصه عاشقانه آشنا و تکراری بر بستری متفاوت و جدید - در کارنامه کارگردان - تا حدی وجه کلیشه‌ای درام را تقلیل داده است. هرچند «یک عاشقانه ساده» در ترسیم فضای بومی و روستایی و روابط و مناسبات بین آدم‌ها ناموفق است و «نهنگ عنبر» در بازسازی فضای دهه‌های ۴۰، ۵۰، ۶۰ و ... و مستندات، جزئیات و مناسبات جاری بین افراد موفق است و به‌همین‌دلیل هم وجه کلیشه‌ای و سهل و ساده آن زیر سایه این نگاه نوستالژیک هوشمندانه کمرنگ شده است.

البته سامان مقدم پیش از این هم گرایش به بازسازی گذشته را در فیلم اکران‌نشده «صدسال به این سال‌ها» نشان داده که البته این فیلم با طنزی کمرنگ در نیمه پایانی به‌شدت ترازیک و تلخ می‌شود.

«نهنگ عنبر» با فیلم‌نامه‌ای از مانی باغبانی و مونا زاهد، روایتی است از زندگی ارژنگ صنوبر که در زمان حال و روز تولدش، داستان زندگی خودش را از موقع تولد تعریف می‌کند؛ داستانی که با لحنی طنز و هجوگونه زوایای پنهان زندگی ارژنگ و روابط خانوادگی او و پدر و مادرش را در ارتباط با مقاطع زمانی برجسته می‌کند.

به‌این‌ترتیب، با قصه‌ای سرورکار داریم که هرچند آغاز، میان و پایان آن قابل پیش‌بینی است، اما این آشنایی به‌واسطه چینش رویدادها، رنگ آمیزی دراماتیک اتفاقات، شاخ‌وبرگ‌های فرعی و البته بستری که قصه در مسیر آن جریان پیدا کرده، جذابیت پیگیری پیدا می‌کند.

به‌عنوان مثال تصویر کودکنانه‌ای که ارژنگ از خیانت مادر و رفتن او به آمریکا با دوست پدرش دارد و برای رؤیا تعریف



می‌کند، به‌واسطه تناسب با ذهن معصوم و کودکنانه او که یک ویژگی شخصیت‌پردازانه تا بزرگ‌سالی ارژنگ است، می‌تواند تعبیر تازه‌ای از این موقعیت دراماتیک تلخ بدهد که درعین‌حال شخصیت‌پردازانه است. علاوه بر آنکه این کد در بزرگ‌سالی ارژنگ به‌واسطه پیوندخوردن با مهاجرت رؤیا به آمریکا، نفرت زنجیروار او از این کشور را به شکلی طازانه ترازیک جلوه می‌دهد.

همان‌طور که اشاره شد، روایت فیلم به‌واسطه پیوندخوردن با مقاطع تاریخ معاصر که به‌واسطه تغییر شرایط در هر دهه، فضاها و رویدادهای مخصوص به خود را دارد، به‌نوعی شناسنامه‌دار شده است. درواقع مخاطب می‌تواند از وری دنبال‌کردن داستان زندگی ارژنگ و ناگامی او در یک قصه عشق تکراری، فضای کلی هر دهه و اتفاقات مهم آن را مرور کند و به‌واسطه این همذات‌پنداری جایگاه خاص خود را در قصه پیدا کند.

این مهم‌ترین ویژگی‌ای است که باعث شده «نهنگ عنبر» با اینکه در خط کلی، قصه‌ای ساده، آشنا و قابل پیش‌بینی را دنبال می‌کند، بتواند مخاطب را تا پایان با خود همراه نگه دارد. البته حجم مترکیم موسیقی‌های خاطره‌انگیز که میزان کارگردان‌شان متفاوت است و جنس طنز جاری در قصه که متناسب با لحن کلی فیلم عمق و پیچیدگی ندارد هم با فضای فیلم همخوان شده و تا حد زیادی به یکدست‌شدن کار کمک کرده است.

طبعاً حذف و جرح و تعدیل‌های واردشده به فیلم که به‌خصوص در مقطع زمانی حضور ارژنگ در جبهه و مقطعی که سکان یک روزنامه را به دست گرفته اعمال شده، لطمه‌ای اساسی به درام فیلم و حجم بار قصه‌ای که به هر مقطع زندگی ارژنگ اختصاص دارد، وارد کرده است.

در این فیلم مقطع دفاع مقدس بدون کارکرد و تنها محملی برای برخورد دوباره ارژنگ با روحانی است و مقطع کار مطبوعاتی هم بدون کاربرد، تنها سکنه‌ای در روایت ایجاد کرده که با طنز و ترازدی و نوستالژی این خلا و کاستی جبران نمی‌شود. «نهنگ عنبر» فیلمی است که با وجود خندیدن و گریستن لحظه‌ای با آن، وقتی به سکانس فینال می‌رسد و تاکسی فرودگاه مقابل خانه ارژنگ توقف می‌کند، زنگ در به صدا درمی‌آید و چهره مضطرب ارژنگ در کادر فیکس می‌شود، مخاطب از خودش می‌پرسد دلیل همراهی‌اش تنها مرور گذشته‌ای بوده که با تلخی و مرارت زندگی کرده و امروز می‌تواند به آن بختند یا فیلم توانسته حسی از جنس سینما به این نوستالژی بیفزاید؟